چهارشنبه ۲۲ اسفند ۱۴۰۳
شماره ۴۳۷۶
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

چین و معادلات جدید نظام بین‌الملل

میراحمدرضا مشرف
پژوهشگر مسائل بین‌الملل

تحولات نظام بین‌الملل این روزها سرعتی شگفت‌انگیز گرفته است. اقدامات ترامپ در نزدیک‌سازی یکباره ایالات متحده به روسیه، پیشنهادهای عجیب و غریب او برای حل مسائل اوکراین و از آن مهم‌تر، نحوه برخوردش با رئیس‌جمهور اوکراین در کاخ سفید، نظام سیاسی بین‌المللی را با آشفتگی غیرمنتظره‌ای مواجه ساخته است. دراین‌بین واکنش‌های بین‌المللی نسبت به این تحولات در نوع خود مهم و درخور توجهند؛ اینکه اروپایی‌ها با برگزاری نشست‌های سریع و فوق‌العاده برای مواجهه با این شرایط جدید مهیا می‌شوند، روس‌ها که شاید هنوز هم باور موقعیت جدید پیش‌آمده برایشان دشوار است، کشورهای آسیای جنوب‌شرقی که با نگرانی تحولات جدید را پیگیری می‌کنند و هندی‌هایی که همچنان به‌دنبال حفظ توازن در روابط شرق و غربند. اما دراین‌بین شاید نگاه‌ها بیش از همه به چینی‌ها و عکس‌العمل آن‌ها در برابر این تحولات دوخته شده است. چین در جایگاه یک ابرقدرت نوظهور اقتصادی و سیاسی، احتمالاً بیش از دیگران از این تحولات تأثیر خواهد پذیرفت و همچنین عکس‌العمل این کشور نیز به مراتب بیشتر مورد توجه واقع خواهد شد؛ کما اینکه در بحبوحه تحولات اخیر، اعلام افزایش ۷ درصدی بودجه نظامی از سوی پکن به‌شدت مورد توجه قرار گرفت و با واکنش‌های بسیاری مواجه شد.

بر مبنای همین حساسیت‌ها و توجهات ویژه به موقعیت چینی‌ها در تحولات اخیر بین‌المللی، اندیشکده معتبر «بروکینگز» مصاحبه مفصلی با چند نفر از کارشناسان و تحلیلگران برجسته حوزه بین‌الملل انجام داده است که در آن سؤالات مهمی در مورد تحولات جدید در عرصه بین‌المللی، واکنش پکن و درنهایت پیش‌بینی نقش و جایگاه آینده چین در نظام بین‌الملل مطرح شده است. «آسلی ایدینتاسباس»، «علی واین»، «تارا وارما» و «آنجلا استنت» کارشناسی‌اند که به پرسش‌های عمیق و موشکافانه «پاتریشیا کیم» درباره چین پاسخ گفته‌اند. اگرچه پاتریشیا کیم از هریک از آن‌ها سؤالات متفاوتی پرسیده، اما پاسخ‌ها حکایت از آن دارد که مواضع و دیدگاه‌های این افراد با یکدیگر نزدیک بوده و از اشتراک نظرهای فراوانی برخوردار است. ضمن آنکه این افراد چندی پیش نیز مقاله مشترکی در حوزه سیاست‌های خارجی ایالات متحده ارائه کردند که حاوی پیشنهادها و توصیه‌هایی به ترامپ و مسئولان کاخ سفید بود. براساس همین اشتراک نظر و پاسخ‌های ارائه‌شده به پرسش‌های مؤسسه بروکینگز، ما در اینجا کوشیده‌ایم این پرسش و پاسخ‌ها را در قالبی موضوعی و به‌شکل جمع‌بندی کلی از مهم‌ترین مباحث مطرح‌شده، مورد بازبینی و بازنویسی قرار دهیم؛ بنابراین اگرچه متن حاضر به‌لحاظ شکلی، کاری کاملاً متفاوت از مقاله پرسش و پاسخ در بروکینگز است؛ اما به‌لحاظ محتوایی، نسبت به پایبندی و امانت‌داری حفظ اصالت مباحث، کوشش زیادی به خرج داده شده است.

چین و نزدیکی روابط روسیه و آمریکا

با توجه به اینکه اکثر تحولات اخیر در سطح بین‌المللی به‌نحوی از سیاست‌های اخیر ترامپ در نزدیکی با روسیه تأثیرپذیرفته است، شاید بهتر و حتی لازم باشد بحث‌ها را از این نقطه آغاز کنیم، یعنی رویکرد چین به تحولات در روابط میان آمریکا و روسیه. به‌نظر می‌رسد چینی‌ها نیز از سرعت تحولات در روابط ایالات متحده و روسیه دچار شگفتی شده‌اند و درعین‌حال به انتظار آن نشسته‌اند تا ببینند این عادی‌سازی روابط تا کجا پیش خواهد رفت. اما اینکه آن‌ها تا چه حد از بابت این نزدیکی نگرانی دارند، جای بحث است. با توجه به برخی گزارش‌های منتشر شده و حتی تصریح برخی دولتمردان آمریکایی بر آنکه احتمال اجرای یک طرح «نیکسون-کیسینجر معکوس» (طرح نیکسون و کیسینجر برای نزدیکی به چین برای انزوای شوروی سابق) وجود دارد، چینی‌ها از این بابت نگرانی‌های خاص خود را دارند، اما بنابر دلایلی که اشاره خواهد شد، این نگرانی‌ها تاکنون به «ترس» تبدیل نشده است.

بخش مهمی از این برداشت به مواضع روس‌ها درقبال این تحولات باز می‌گردد. در این راستا به‌نظر می‌رسد بی‌اعتمادی اساسی میان رهبران روسیه (رهبران قبلی و فعلی) به ایالات متحده همچنان پایدار است. در همین زمینه آن‌ها این تحولات را عمدتاً در چهارچوب تغییراتی تاکتیکی می‌بینند که نسبت به دوام آن در دوره فراتر از ترامپ تردید جدی وجود دارد؛ بنابراین مقامات کرملین به چهارسال آینده به‌عنوان فرصتی برای گرفتن امتیازات تاکتیکی از ایالات متحده نگاه می‌کنند. با این شرایط، آن‌ها به هیچ‌وجه حاضر نیستند روابط پایدار و دودهه‌ای خود با پکن را بر سر یک تغییر تاکتیکی هدر دهند. علاوه بر این وابستگی‌های عمیق و فزاینده‌ای در حوزه‌های اقتصادی و دیپلماتیک به چین پیدا کرده‌اند که در این اواخر این وابستگی‌ها تشدید نیز شده است. اما در طرف مقابل و در حالی که این ملاحظات روس‌ها تا حدی چین را آسوده‌خاطر کرده است؛ پکن نیز تمایل چندانی به تغییر روابط با روسیه ندارد. آنچه تا امروز دیده‌ایم این بوده که فشار بیرونی از سوی غرب و به‌ویژه از سوی ایالات متحده، تأثیر ناخواسته‌ای بر نزدیکی روابط روسیه و چین برجای گذاشته است. در سایه چنین موقعیتی مقامات پکن به این نتیجه رسیده‌اند که حتی تغییر گرایش و تنظیم مجدد روابط با روسیه، نمی‌تواند باعث تحولی قابل ملاحظه در فشار غرب به چین شود. این محاسبات آن‌ها را به این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که کنار گذاشتن مشارکت با روسیه سود استراتژیک قابل ملاحظه‌ای برای چین ایجاد نخواهد کرد، از طرف دیگر با توجه به درک چینی‌ها از ملاحظات روسیه در روابط با غرب، آن‌ها می‌توانند از نزدیکی روسیه و غرب به‌عنوان پنجره‌ای برای بهره‌گیری از فرصت‌های استراتژیک پیش‌آمده (مثلاً در نزدیکی روابط با اروپا) استفاده کنند.

درنهایت آنچه در مورد آینده روابط روسیه و چین می‌توان گفت این است که هر دو کشور کماکان ایالات متحده را به‌عنوان دشمن اصلی خود تلقی می‌کنند و تا زمانی که چنین قضاوت راهبردی پابرجا بماند، این تعویق‌های تاکتیکی در روابط ایالات متحده و روسیه نمی‌تواند روند پویایی اساسی در روابط پکن و مسکو را تغییر دهد. سفر اخیر «سرگئی شویگو» دبیر شورای امنیت ملی روسیه به پکن و ملاقات او با رئیس‌جمهور شی، می‌تواند از ادامه شتاب‌فزاینده روابط دوجانبه حکایت داشته باشد. بااین‌حال ممکن است برخی ارزیابی‌های دوباره نسبت به «سود راهبردی خالص» این روابط از جانب دوطرف پدیدار شود، مثلاً این که روس‌ها بخواهند از این تغییر برای برخی امتیازگیری از چین و ارتقای موقعیت خود در جهان استفاده کنند یا مثلاً از طریق روابط نزدیک‌تر با کره شمالی، اهرم فشار بیشتری بر پکن به دست آورند.

نقش و جایگاه چین در نظم جدید بین‌المللی

وقایع اخیر و به‌ویژه نزدیکی میان روسیه و ایالات متحده، سؤالاتی را در مورد نظم آینده بین‌المللی و موقعیت کشورهای مختلف به وجود آورده است. در مورد ماهیت نظم بین‌المللی جدید این عقیده وجود دارد که اقدامات ترامپ، جهان را به‌سوی یک نظام چندقطبی و مبتنی بر پذیرش حوزه‌های نفوذ از سوی قدرت‌های بزرگ خواهد کشاند. براین اساس پیش‌بینی می‌شود ترامپ بخواهد با رئیس‌جمهور شی نیز به همان روش روسیه معامله کند. روشن است ترامپ به حوزه‌های نفوذ اعتقاد دارد، این که چین حق دارد حوزه نفوذ خود را داشته باشد. روسیه حق دارد حوزه نفوذ خود را داشته باشد، و به‌تبع آن آمریکا. در مجموع این‌گونه برداشت می‌شود که ترامپ با دیدگاه ولادیمیر پوتین موافق است تنها چند کشور واقعاً مستقل در جهان وجود دارد-ایالات متحده، روسیه، چین و شاید هند-و سایر کشورهای کوچک‌تر حاکمیت محدودتری دارند. درواقع این روش نوعی بازگشت به نظام سه‌قطبی بعد از جنگ جهانی دوم است؛ نظام یالتا. در این چهارچوب همان‌طور که ترامپ مدنظر دارد، چندجانبه‌گرایی و همکاری بین‌المللی تحقیر می‌شود و دنیا به حوزه‌های نفوذ قدرت‌های بزرگ جهان یعنی آمریکا، روسیه و چین تقسیم می‌شود.

اما چین چگونه در این نظام در حال تحول ایفای نقش خواهد کرد؟ چین در این موقعیت جدید می‌کوشد خود را بیشتر یک نیروی حامی و تثبیت‌کننده سیستم بین‌المللی معرفی کند تا برهم‌زننده و مخرب آن. در همین راستا چین از اینکه درکنار سه کشور دیگر-روسیه، ایران و کره شمالی که به‌عنوان محور شرارت معرفی شده‌اند-به‌عنوان عنصری مخرب شناخته شود، تا حدی احساس بیزاری کرده و سعی می‌کند خود را در مسیری جدا از آن‌ها نشان دهد. بااین‌حال خطوط گسترده دیپلماسی چین با تغییر عمیقی مواجه نخواهد شد؛ پکن به متنوع‌سازی مجموعه روابط دیپلماتیک خود ادامه می‌دهد و در این راستا «تقویت» روابط با سه گروه از کشورها را در دستور کار خود قرار خواهد داد:

دسته اول کشورهایی که ایالات متحده با آن‌ها روابطی رقابتی یا خصمانه دارد؛ شامل روسیه، ایران و کره شمالی. دسته دوم قدرت‌های متوسط و یا کشورهای نوسانی؛ این‌ها قدرت‌های منطقه‌ای‌اند که در اغلب موارد سعی بر دور کردن ایالات متحده و چین از یکدیگر و فرصتی برای عاملیت بیشتر دارند. برزیل، اندونزی، آفریقای جنوبی و ترکیه را می‌توان در این دسته جای داد. دسته سوم کشورهای در حال توسعه (جهان جنوب) که پکن بیشترین توجه و تلاش خود را به‌سوی آن‌ها معطوف خواهد کرد. درواقع کشورهای در حال توسعه محور اصلی سیاست خارجی آینده چین را شکل خواهند داد.

آینده روابط چین و اروپا

دولت بایدن میراث مشترکی از خود برجای گذاشته بود؛ جهانی که در آن ایالات متحده و اروپا می‌توانند با هم در مورد چین کار کنند. در واقع در آن زمان درکی مشترک از چین میان اروپا و آمریکا وجود داشت که این کشور را دولتی استبدادی و حامی روسیه می‌دید. اما اوضاع مثلث روابط اروپا-ایالات متحده و چین اکنون بسیار متفاوت از چند هفته قبل است. رئیس‌جمهور ترامپ چندی پیش به‌وضوح گفت که تصور می‌کند اتحادیه اروپا برای تخریب ایالات متحده ایجاد شده است. او در دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش نیز گفته بود که اتحادیه اروپا دشمن ایالات متحده است، حتی بدتر از چین. بنابراین این‌ها ذهنیت‌هایی است که در طولانی مدت در درون او وجود داشته است. از سوی دیگر ترامپ واقعاً چندجانبه‌گرایی و همکاری بین‌المللی را تحقیر می‌کند و امروز این را با دولتی که از حلقه وفادارنش تشکیل داده است، بروز می‌دهد. اروپایی‌ها امیدوار بودند که این رویکرد فقط در حد یک موضع‌گیری باشد، اما آنچه اکنون می‌بینند بسیار عمیق‌تر از آن چیزی است که انتظار داشتند. درواقع آنچه در حال حاضر در این دولت جدید و به‌ویژه با حضور فردی چون ایلان ماسک دیده می‌شود، خصومت با اتحادیه اروپاست. ترامپ یک ویژگی مهم دیگر هم دارد که باعث شده تا فضای همکاری بین آمریکا و اروپا محدودتر از قبل شود. او می‌خواهد تنها ذینفع معاملاتی باشد که انجام می‌دهد. چیزی که در اوکراین مشهود است. اساساً آن چیزی که رئیس‌جمهور ترامپ به‌دنبال آن است، معامله‌گری یا معامله نیست؛ منطق او در واقع بیشتر به اخاذی شباهت دارد.

اما در مورد روابط با چین، اکنون اروپا در یک شرایط وارونه قرار گرفته است. اروپا مدت‌هاست که از چین به دلیل اقدامات اقتصادی غارتگرانه‌اش در آسیا و آفریقا و اینجا و آنجا، انتقاد کرده است. البته این وظیفه بر دوش دیپلمات‌های آمریکایی بود که در سراسر جهان و به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه، گشت‌زنی کنند و به این کشورها در مورد تله بدهی چین و تعامل اقتصادی عمیق‌تر با آن هشدار دهند. اما در این برهه تاریخی واقعاً دشوار است که چنین موضوعاتی برای چین مطرح شود، آن هم‌زمانی که رئیس‌جمهوری در ایالات متحده بر سر کار است که به‌نوعی می‌خواهد گرینلند و غزه را به دست آورد و یا نوعی معامله استخراج معادن حیاتی را با اوکراین روی میز قرار دهد. اگر ایالات متحده این لحن خود را به‌سوی یک دستور کار اقتصادی بیشتر تغییر دهد و از نقش خود به‌عنوان مجری قوانین، هنجارها و نظم لیبرال و مانند این‌ها چشم‌پوشی کند، واقعاً بسیار دشوار است که علیه تعامل اقتصادی عمیق‌تر با چین در بسیاری از نقاط جهان و حتی در اروپا، استدلالی مطرح شود. بنابراین به نظر می‌رسد که اروپایی‌ها اساساً چاره‌ای جز غوطه‌ور شدن بیشتر در روابط با چین نداشته باشند؛ همان روابطی که ۵ سال قبل آن را به عنوان سه‌گانه مشارکت، رقابت و رقابت سیستماتیک معرفی کرده بودند.

در طرفی دیگر و با توجه به گسست در اتحاد فراآتلانتیکی، چین اکنون پنجره‌ای از فرصت‌های راهبردی را تشخیص داده است. اکنون چین، اتحادیه اروپا را تشویق می‌کند تا برای اعمال خودمختاری راهبردی، به اقدامات بیشتری متوسل شود. در حال حاضر تعدادی از رهبران اروپایی تماس‌هایی با چین برقرار کرده‌اند، به‌خصوص در مسئله اوکراین و درخواست از چین برای میانجی‌گری میان روسیه و اوکراین. سرانجام باید گفت که برخی رهبران اروپایی در حال حاضر از این می‌گویند که پیش از این به روسیه و گاز این کشور پشت کرده‌اند و با این روند نمی‌توانند از همه شرکای اصلی خود چشم‌پوشی کنند. بنابراین در صورت خروج رسمی ایالات متحده از امنیت اروپا، احتمال دارد که گزینه همچون روی آوردن به پکن را مد نظر قرار دهند.

چین و اثرگذاری بر تحولات اوکراین

با توجه به تغییراتی که در شرایط بین‌المللی و به‌خصوص در پیرامون جنگ اوکراین به وجود آمده است، می‌توان انتظار داشت که در نقش چین در این منازعه نیز دگرگونی‌هایی به وجود آید. بر این اساس تماس برخی رهبران جهان با چین برای ایفای نقش فعال‌تر و تلاش بیشتر پکن برای متقاعد کردن پوتین برای توقف خصومت‌ها را شاهد بوده‌ایم. از سوی دیگر ترامپ نیز گفته است که چین می‌خواهد به پایان جنگ در اوکراین کمک کند. با در نظر گرفتن این نکات، دو سؤال اساسی قابل طرح است؛ با توجه به تحولات فعلی پکن می‌تواند چه نقشی در روند منازعه اوکراین ایفا کند؟ و دوم اینکه دیدگاه‌ها در مورد مشارکت چین در بازسازی اوکراین پس از جنگ چگونه است؟

در پاسخ به سؤال اول باید گفت که تحولات اخیر مربوط به اوکراین، پنجره‌ای از فرصت‌های راهبردی را در اختیار چین گذاشته است تا با گفتن اینکه از یک راه‌حل سریع برای خاتمه جنگ حمایت می‌کند، عملاً نه‌تنها چیزی را از دست ندهد، بلکه اعتبار دیپلماتیک و میانجی‌گری خود را صیقل دهد؛ آن هم بدون هزینه قابل توجه برای منافع ملی خود یا لزوم تغییر در روابط با روسیه. ملاقات وزیر خارجه و رئیس دفتر رئیس‌جمهور اوکراین با «وانگ یی» دیپلمات ارشد چینی در حاشیه اجلاس امنیتی مونیخ، دقیقاً در چنین بستری به وقوع پیوست.

اما در مورد واقعیت اثرگذاری چین بر جنگ اوکراین شرایط روشنی وجود ندارد. چین از زمان آغاز درگیری تاکنون، به‌طور مداوم از شناسایی روسیه به عنوان متجاوز این جنگ خودداری کرده است. علاوه بر این پکن در تمام این مدت به حمایت اقتصادی از تهاجم روسیه ادامه داده است. در واقع این حمایت بسیار قابل توجه از سوی چین بوده است که به روسیه امکان داده تا نه‌تنها جنگ را ادامه دهد، بلکه ذخایر تسلیحاتی خود را تجدید کند. بنابراین اگر چین واقعاً بخواهد با اقداماتی همچون ارسال نیروی حافظ صلح به اوکراین وارد کارزار شود، باید مواضعش را با آنچه تاکنون انجام داده است، ۱۸۰ درجه متفاوت کند. اگر چین منافع خود را در صلح با اوکراین ببیند، ممکن است جهت‌دنده‌ها را تغییر دهد، اما این مستلزم تغییر در روابط با روسیه است؛ چیزی که با توجه به نزدیکی اخیر در روابط روسیه و آمریکا غیرممکن نیست، اما با آنچه تا به حال مشاهده شده تطابقی ندارد.

اما در حوزه نقش چین در بازسازی اوکراین نیز مجادلاتی وجود دارد. رهبران چین قبل از این نسبت به مشارکت در بازسازی اوکراین پس از جنگ ابراز تمایل کرده‌اند. اما سؤالاتی در مورد سودمندی چنین مشارکتی مطرح شده است. برخی منتقدان در مورد خطر امنیتی مشارکت پکن در بازسازی زیرساخت‌های حیاتی اوکراین هشدار داده‌اند؛ به‌خصوص از آن جهت که این امر ممکن است اهرم‌های بیشتری برای چین در اوکراین و اروپا ایجاد کند. با این همه برخی دیگر دخالت چین در بازسازی اوکراین را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. درواقع از دیدگاه آن‌ها این امر ممکن است برای حاکمیت و بقای اوکراین مسئله چندان بدی هم نباشد، به‌ویژه با در نظر گرفتن اینکه دولت ترامپ به‌وضوح اعلام کرده است که نمی‌خواهد حتی یک سکه هم برای اوکراین خرج کند. بنابراین چین ممکن است یکی از معدود بازیگرانی باشد که مایل به مشارکت در بازسازی است. البته اوکراینی‌ها با در نظر گرفتن وابستگی‌شان به حمایت و تسلیحات غرب، ممکن است در این مرحله ضعیف‌تر از آن باشند که بتوانند با مهره چین بازی کنند. سرانجام باید گفت خیلی زود است که در مورد دخالت اقتصادی چین در اوکراین و میزان ثبات‌بخشی آن در بلندمدت، قضاوتی انجام گیرد. باید قبل از هر چیز ببینیم که چین به چه نحوی می‌خواهد در بازسازی اوکراین مشارکت داشته باشد. این یک مسئله مهم است و اگر چین در این رابطه جدی باشد، قطعاً به دنبال ثبات سیاسی در میدان خواهد بود.

آمریکا، چین و جهان جنوب

چندی پیش در مقاله‌ای به ترامپ و دستگاه سیاست خارجی آمریکا توصیه شد تا اگر خواهان کنترل هژمونیک و مواردی دیگری از این قبیل است، با شدت بیشتری با اتهامات چین و روسیه مقابله کند. ظاهراً این توصیه‌ها در این مقطع تاریخ بسیار بی‌ربط به نظر می‌رسد. در حال حاضر تصور این که واشنگتن یک دستور کار اقتصادی مثبت را در جهان جنوب در اولویت قرار داده یا در سراسر جهان در مورد اصلاحات مشکلات دیرینه در نهادهای چندجانبه سخن می‌گوید، کاملاً دشوار است. اگر کاهش عملکرد آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا و کمک‌های خارجی نشانه‌های کافی تلقی نشوند، نوع سیاست‌ها و زبانی که دیده می‌شود-تعرفه‌ها، غزه، گرینلند، اوکراین و معامله مواد معدنی کمیاب و غیره- برای کشورهای جنوب جهانی این موضوع را روشن می‌کند که ایالات متحده غیرقابل پیش‌بینی است. چیزی که در حال حاضر در جهان جنوب مشاهده می‌شود، یک وحشت بزرگ است. آن‌ها نمی‌دانند با دولت ترامپ چگونه برخورد کنند. آن‌ها نمی‌دانند با آن چگونه تعامل داشته باشند. آن‌ها نمی‌دانند چگونه خود را در دنیایی قرار دهند که نه‌تنها نگاه معامله‌ای بر آن حاکم است، بلکه احتمالاً مثلثی از یک بلوک‌بندی قدرت و جهانی مبتنی بر حوزه‌های نفوذ در آن وجود دارد. این برای بسیاری از کشورهای جنوب خبر واقعاً بدی است. باید بپذیریم که این ایالات متحده متفاوت است و به‌وضوح دنبال یک نظم بین‌المللی فراگیر نیست. ایالات متحده تاکنون مجری اصلی یک نظم مبتنی بر قانون و مدافع دموکراسی بود. حالا اگر این‌طور نباشد این حس وجود دارد که چین و ایالات متحده از یک مکان مشابه می‌آیند؛ البته با این تفاوت که چین از مزیت قابلیت پیش‌بینی‌پذیری و ثبات بیشتری در آنچه به جهان ارائه می‌دهد، برخوردار است. نباید فراموش کنیم که حالا این چین است که سیاست خارجی خود را بر جهان جنوب و جلب نظر آن‌ها متمرکز کرده است.

سیاست‌های تعرفه‌ای دونالد ترامپ، همسایگانش را به سمت شرکای جدید هدایت می‌کند

پوست‌اندازی قارهٔ آمریکا

ادامه از صفحه ۸

در مبارزه اقتصادی میان آمریکا و مکزیک، کشور مکزیک آسیبی بیشتری خواهد دید، اما اگر مقامات این کشور مسئله مهاجران و مواد مخدر را بتوانند کنترل کنند، شاید دونالد ترامپ همانند ماه گذشته دوباره تعرفه‌ها را به حال تعلیق درآورد. اما با وجود رفتارهای سینوسی ترامپ، این احتمال وجود دارد که حتی در صورت انجام تمام کارهای مورد نظر کشور آمریکا، دولت این کشور به بهانه‌های مختلفی کشور همسایه را تحت فشار قرار دهد. امپریالیسم سلطه‌گرایانه فقط منوط به اشغال سرزمین نیست، بلکه می‌تواند به شکل‌های دیگر نیز تجلی پیدا کند.

آمریکای لاتین

بعد از اتمام جنگ سرد و پیروزی آمریکا بر شوروی، این بخش از قاره آمریکا تقریباً برای دیپلمات‌های آمریکایی به فراموشی سپرده شد. اما با توجه به حضور مارکو روبیو، لاتین‌تبار در کاخ سفید وزیر امور خارجه این کشور قصد دارد رابطه کشورهای این بخش از قاره آمریکا با واشنگتن دوباره بازسازی کند. البته این ارتباط در مرحله اول به جنگ اقتصادی با کلمبیا شروع شد. آمریکا همان مشکلی را که با مکزیک دارد، با کلمبیا نیز دارد؛ یعنی مسئله مهاجران و قاچاق مواد مخدر. زمانی که آمریکا قصد داشت بزرگ‌ترین اخراج مهاجران را رقم بزند و بخشی از مهاجران غیرقانونی کلمبیایی را به کشور خود بازگرداند، گوستاوو پترو، رئیس‌جمهور کلمبیا با عدم موافقت خود در ورود و پذیرش هواپیماهای حامل مهاجران به کشورش مانع اجرای بزرگ‌ترین عملیات اخراج مهاجران توسط دولت آمریکا شد. دولت آمریکا نیز به تلافی این اقدام، مجموعه‌ای از سیاست‌های تنبیهی را بر کلمبیا اعمال کرد که شامل: اعمال تعرفه ۲۵ درصدی بر کالاهای کلمبیایی، افزایش این تعرفه تا ۵۰ درصد و لغو ویزای آمریکا برای تمام دیپلمات‌های کلمبیایی و خانواده‌های آن‌ها بود. پس از اعلام این سیاست‌های تنبیهی، دولت کلمبیا در مقابل خواسته آمریکا تسلیم شد و مهاجران غیرقانونی را با هواپیمای ریاست‌جمهوری کلمبیا به این کشور بازگرداند و همچنین این کشور در زمینه قاچاق مواد مخدر به آمریکا قول‌هایی داد. این اولین تقابل سیاست خارجی دولت جدید آمریکا با یک کشور از آمریکای لاتین بود، اما دولت آمریکا با کشور آرژانتین رابطه خوبی دارد، مخصوصاً از زمانی که رئیس‌جمهور راست‌گرای این کشور، خاویر میلنی از دونالد ترامپ حمایت کرده است. با وجود مارکو روبیو در پست وزارت خارجه دولت آمریکا باید شاهد ارتباط هرچه بیشتر کشورهای آمریکای لاتین با واشنگتن باشیم؛ حالا چه در قالب تحت فشار قرار دادن کشورها یا خواست قلبی آن‌ها.

آینده در قاره آمریکا چگونه خواهد بود؟

از زمان به‌دست‌گیری سکان ایالات متحده توسط ترامپ، بیش از ۵۰ روز می‌گذرد. در این مدت، ترامپ با اعمال فشار اقتصادی بر همسایگان خود توانسته است تا حدودی به موفقیت برسد. او چین را در کانال پاناما مهار کرده و توانسته است مکزیک و کلمبیا را وادار کند تا مطابق خواسته‌های او در زمینه مهاجران و قاچاق مواد مخدر عمل کنند. همچنین، تقریباً حضور خود را در گرینلند قطعی می‌داند.

شاید تنها جایی که ترامپ با مشکل مواجه شود کانادا باشد. البته بعد از اعلام این خبر که تعرفه‌های ۲۵ درصدی از تاریخ ۲ آوریل برای کانادا اجرا خواهند شد جاستین ترودو، نخست‌وزیر کانادا، خواهان صحبت با ترامپ بود اما این درخواست از طرف ترامپ رد شده و رئیس‌جمهور آمریکا در پرونده کانادا نیز خود را پیروز می‌داند. کشورهای موجود در قاره آمریکا فشارهای ترامپ را تا حدی می‌توانند تحمل کنند و بعد از مدتی به دنبال بازارهای جایگزین برای محصولات خود خواهند بود تا از فشارها بکاهند. باید دید در آن موقع رفتار آمریکا با همسایگان به همین شیوه خواهد بود یا دولت ترامپ تغییر رفتار خواهد داد. باید منتظر ماند و دید.